

سواد آموزی بزرگسالان به عنوان فرآیند تربیتی



○ راجا روی سینگ

○ ترجمه: دکتر غلامعلی سرمد

در حال حاضر بیش از ۹۰۰ میلیون نفر از مردم دنیا بیسوادند؛ تعداد مطلق آنان همه ساله افزایش می‌یابد. از نظر پراکندگی جهانی، این افراد در کشورهای فقیر بسر می‌برند؛ این افراد عمدتاً در زمرهٔ فقرا - نظیر ساکنان مناطق فقیرنشین شهرها و روستاها - و جزو افراد محروم - مثلاً زنان - هستند. اقتران بیسوادی با فقر و محرومیت در کشورهای در حال توسعه و حتی در کشورهای پیشرفته پدیده‌ای نسبتاً جدید است. البته افراد بیسواد همیشه وجود داشته‌اند و فقرا نیز همواره با ما بوده‌اند؛ اما این دو، یک گروه واحد نبوده‌اند. محروم ساختن فقرا از سواد و فقیر ساختن بیسوادان یکی از «دست‌آوردهای» اساساً مشکوک «پیشرفت» بوده است.

به نظر نمی‌رسد که این ۹۰۰ میلیون نفر به سمت عبور از موانع یا بیداری پیش بروند. یک دیدگاه، بی‌توجه به مسؤولیت بین‌المللی، مبین آنست که بیسوادی بزرگسالان یک مرحلهٔ گذرا است - ۹۰۰ میلیون نفر در حال گذرند! - که در نتیجهٔ توسعهٔ تعلیمات ابتدایی برای کودکان، تجهیز بازده این توسعه با حداقل تعلیمات پایه و جایگزینی بزرگسالان بیسواد کنونی با آنها در نیروی کار، مسأله حل خواهد شد. این برداشت «ریشه کنی بیسوادی از مبدأ»، خوانده می‌شود. در چهار دههٔ گذشته کمتر زمینهٔ توسعهٔ ملی نکته‌هایی چنین اندک برای ارائه یا الهام بخشی داشته است. ظاهراً در سیاستهای ملی و نیز در سطح علاق جوامع بین‌المللی به امر توسعه، برنامه‌های سوادآموزی بزرگسالان موضوع منحصر به فرد، نوعی دور و نسل‌س است که طی آن یک دورهٔ فعالیت شدید جای خود را به یک دورهٔ رکود می‌دهد. هم‌اکنون در آغاز موج علاقه‌مندی جدید قرار داریم که اگر با جدیت دنبال شود می‌تواند به تحقق تعدادی از امیدها منجر گردد.

اگر اقدامات مربوط به سوادآموزی نامتعادل بوده، در عوضی جستجوی پاسخ به پرسشهایی که این نحوهٔ عمل برانگیخته، چنین نبوده است. امروزه دیگر سوادآموزی به صورت مفهومی منفرد و مرتبط با نشانه گذاری و نشانه خوانی - علایمی که عمده‌ترین مسایل آن جنبهٔ فنی دارد نقلی نمی‌شود؛ مثلاً این سؤال مطرح نیست که علایم مذکور پیوسته هستند یا منفصل یا اندکی از هر دو حالت. بویژه در دو دههٔ گذشته تحقیقات افشاگر و بینشهای خلاقی موجب غنای بحث سوادآموزی شده و به مفهوم زمینهٔ ادراکی سوادآموزی و مهمتر از آن به تقویت بالقوهٔ عمل سوادآموزی ابعاد تازه‌ای افزوده است. در ارتباط با سوادآموزی، دو دههٔ گذشته صرفاً شاهد پیشرفت گام به گام

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم



نوده است؛ بلکه نکته‌هایی از رشد جدید و همه‌جانبه را نیز در بر می‌گیرد. یونسکو، در این روند پیشرفت به عنوان واسطه و سهیم نقشی پیشرو داشته است. بطور کلی اندیشه سوادآموزی از نکات تکنیکی محض بسیار فراتر رفته و بافت اجتماعی فرهنگی و توسعه واقعیت انسان مورد توجه خاص آن قرار گرفته است. امروزه دیگر فرآیند سوادآموزی به عنوان یک فرآیند آموزشی که صرفاً توجه خود را به «نشان دادن» مهارت‌های خاص مکانیکی مبذول ندارد، تلقی نمی‌شود. بلکه آن را بصورت یک فرآیند تربیتی و نیز فرآیند شکوفا کننده استعداد‌های انسان می‌نگریم.

آموزش و پرورش به عنوان یک فرآیند انسانی

شخص، انسان و یادگیری در قلب فرآیند تعلیم و تربیت قرار دارد؛ یادگیرنده، در بافتی از آگاهی‌های فردی و کلیات اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است. از این رو آموزش و پرورش از شرایط انسانی، اعم از شخصی و اجتماعی، تفکیک پذیر نیست.

آگاهی انسان از تمایز آنچه هست و آنچه باید باشد محرک یادگیری و نخستین اطلاع از نیاز به یادگیری است. تعلیم و تربیت، در مفهوم اساسی طراحی آن، پاسخی به این آگاهی زاینده و برداختن به این نیاز یادگیری است. کاملاً واضح است که این قلمرو، از آموزش مدرسه‌ای بسیار گسترده‌تر است. در واقع آموزش مدرسه‌ای تا آنجا که در خدمت ساختار اقتصادی عمل می‌کند با فرآیند آموزشی در تضاد است. چرا که فرآیند آموزشی در صدد احیای زمینه‌های گسترده استعداد‌های یادگیری انسانی است که توسط همان ساختارهای قدرت مورد تهاجم قرار گرفته و ناتوان شده است. اگر آموزش و پرورش مرادف با آموزش مدرسه‌ای نباشد متون نوشته نیز آخرین کلام نخواهد بود. لفظ، جلوه و تفکری که در گفتگو، ادبیات و هنر عامیانه و مناسک مذهبی بیان می‌شود؛ همگی حاملان بافت و معنای تعلیم و تربیت‌اند.

بیسوادان چه کسانی هستند؟

سالیان سال اقدامات مریبان برای سوادآموزی بزرگسالان تحت تأثیر اینکه بیسوادان چه اشخاصی و چگونه هستند، شکل می‌گرفته است. این دریافته‌ها که تماماً نیز به گذشته تعلق ندارد در بیانی که طی آن بیسوادان و بیسوادی تشریح می‌شود و در شعارها و پوسترهایی که سوادآموزی را توصیه می‌کنند، نقش بسته است. متداولترین این نوع دریافته‌ها تلقی بیسوادی به عنوان یک بیماری (که باید ریشه کن شود) یا آفتی (که باید از بین برده شود) می‌باشد؛ در این دریافت بیسوادان افرادی «رنجور از

بیسوادی»، «طرفهای بی‌مظروف» و «ناقص» تلقی می‌شوند. در سطحی دیگر، بین اشخاص «با سواد» و ذهنیت «بیسواد» تمایز قایل شده و جدایی افکنده‌اند. کسب سواد نوعی انتقال مطلق، یک نوع جهش بزرگ از یک سوبه سوی دیگر تلقی می‌شود. در تصور، بیسواد را از مدارج بالای ویژگی‌های شناختی و توان تفکر انتزاعی، منطقی و نمودگاری محروم می‌دانند. یک صفحه نوشته برای آدم بیسواد یک مانع بزرگ شناختی محسوب می‌شود؛ بیسواد وابسته به تجارب آنی خویش است و از گذشته و آینده، یک طرح زمانی در اختیار ندارد؛ از نظر ذهنی یک لوح سفید و تا حدودی شبیه به کودکان تلقی می‌شود؛ بیسواد در حاشیه روند پیشرفت انسان و محروم از مزایای نوگرایی قرار دارد.

این اسطوره‌های مربوط به بیسوادی در ایجاد جزروانی برای پیدایش ساختارهایی که جامعه را به طبقه «گرداننده حاکم» (اعم از خارجی یا بومی) از یک سو و از سوی دیگر توده «فرمانبردار» تقسیم می‌کند، بسیار مؤثر بوده است. این دیدگاه اعم از آنکه تلویحاً یا آشکارا اظهار شود، در رابطه با بیسوادان پیوسته بر روشها و متون درسی سوادآموزی حاکم بوده است. از این رو بیسواد بزرگسال به عنوان یک یادگیرنده شخصی منفعل تلقی می‌شود که به جای مشارکت در کار باید صرفاً یادگیرنده باشد؛ لازم است روی لوح سفید نوشته شود و بیسواد باید بر حسب زمان و روشی که مریبان هدایتگر تعیین کرده‌اند، آموزش ببیند. بیسوادان که به دلیل بیسوادی ناقص تلقی می‌شوند، باید به کمک فرآیند سوادآموزی که خود اینان موضوع آنند نجات یابند و لازم نیست قبل از آنکه بر طبق زمان و روش تعیین شده، بر کلمات نجات بخش خود مسلط شوند، در آن دخالت کنند.

این اقدام «نجات بخشی» سوادآموزی تقریباً بطور کامل بر تمرینهای تکنیکی خواندن و نوشتن استوار است و آشکارا می‌توان دید که از الگوی سازمان مدارس متأثر می‌شود و در اغلب موارد همان روشهای آموزشی و متون درسی نخستین مراحل سوادآموزی کودکان، برای بزرگسالان بکار گرفته می‌شود. «گنجینه لغات کنترل شده» و شیوه تکرار منظم لغات همراه با حداقل اثربخشی «محتوایی»، معنی دار بودن یا اهمیت هر نوع متن درسی یا پوستر مربوطه را برای بزرگسالان یادگیرنده، از بین می‌برد. محتوا، در فرآیند نشانه گذاری و نشانه خوانی که عمدتاً اجزای اطلاعاتی از پیش ساخته را شامل می‌شود، به پایین‌ترین سطح اهمیت یا واقعیت خود تنزل می‌یابد.

با توجه به «انگیزش ضمنی» که در ساختارهای قدرت مستتر است، به سادگی فراموش می‌شود که آنانی که هم اکنون موجودیت حاشیه‌ای دارند و بیسوادی مشخصه آن است؛ دارای میراث فرهنگی شفاهی (غیر مکتوب) هستند که در اکثر جوامع



* آگاهی انسان از تمایز آنچه هست و آنچه باید باشد محرک یادگیری و نخستین اطلاع از نیاز به یادگیری است.

بیشرفتهای مفهوم سوادآموزی و ابعاد عملی آن در دهه های اخیر برمی گردد که طی آن فرآیند و اهداف سوادآموزی از دیدگاه تابعی آن بررسی و تعریف می شود. البته این تعریف هنوز به پایان نرسیده و مدام دامنه می گیرد.

اکتساب مهارتهای خواندن، نوشتن و محاسبه کردن به خودی خود آخرین حرف نیست؛ مهارتهای اکتسابی ابزار تحقق مقاصد دیگر بویژه مقاصد اجتماعی و اقتصادی است. به زبان جامعه سنجی (که احتمالاً به دلیل ویژگی غیر شخصی بودن خود در این زمینه بی مناسبت نباشد) سوادآموزی یک متغیر مستقل است و متغیرهای وابسته متضمن تعدادی «توابع» می باشند. از آنجا که از دیدگاه تعریف، دامنه فعالیتها بسیار وسیع است باید اولویتهایی که مهارتهای سوادآموزی در هر کشور یا جامعه خاص در خدمت آن است، مشخص شود. در مورد کشورهای در حال توسعه این زمینه های اولویت عمدتاً از دیدگاه اقتصادی، قابلیت تولید، کارآیی و آموزش حرفه ای مطرح می شود و براساس نیازهای توسعه ای هر کشور یا جامعه یا حیطه مفاهیم مرسوم زمینه های اولویت جدیدی به آنها افزوده می شود. در تعریف هدفهای سوادآموزی انگیزش اقتصادی هم به مروجان سوادآموزی و هم به فراگیران بزرگسال نقش برجسته ای معین کرده است. اگرچه مهارتهای خواندن، نوشتن و محاسبه کردن دقیقاً جنبه ابزاری دارد؛ فرآیند کسب این مهارتها فنی بوده و با هر بافت اجتماعی، فرهنگی و مسلکی بی ارتباط است. در آموزش سواد تأکید بر آنست که بیسواد بزرگسال استفاده از علائم، اعم از نشانه خوانی یا نشانه گذاری را نا چه حد خوب فرا گرفته است. هرگاه این مهارتها به قدر کفایت با دوام و با دامنه و کیفیت مناسب تحصیل شده باشد، قاعدتاً باید در افزایش بازده اقتصادی یا توسعه اهداف از پیش معین شده با برای خواندن علائم جاده ها از حواشی شهرها تا حومه مورد استفاده قرار گیرد.

ارتباط بین تابعی بودن و مقاصد اجتماعی به سهولت می تواند نتیجه مفهوم وسیعتر توسعه تلقی شود که خود چهارچوب برنامه ریزی توسعه را در اغلب کشورهای در حال رشد فراهم می کند. اگر هدف سوادآموزی بزرگسالان تربیت گروههای جمعیتی معینی برای رفع نیازهای خاص توسعه باشد آن را نیز باید نوعی تأمین سرمایه انسانی ارزیابی کرد. از آنجا که اکثر بزرگسالان بیسواد در زمره فقرا می باشد به نظر می رسد انگیزش اقتصادی عملاً هم ضروری و هم کارآمد باشد. این مفهوم از نظر

(به غلط بیسوادان غیر شناختی خوانده می شود) این میراث در زندگی دارندگان آن بسیار پر معنی و سازنده است؛ سازندگی آن به دلیل چند بعدی بودن است. شیوه های حفظ، بازسازی و انتقال سنتهای فرهنگ غیر مکتوب به نحوی منسجم ادراکات و زبان افکار اشخاص ذربط را شکل داده است. بعلاوه در بسیاری از این جوامع عرضه سوادآموزی تازگی ندارد، اینان در مواردی از قرنهای پیش در تبیین خلاقیتهای خود و مسایل مذهبی تجربه سوادآموزی داشته اند. افراد، گروهها و جوامع هیچ یک لوح سفید نیستند. بزرگسالان فرآیند سوادآموزی ذخایر بشماره از تجارب فردی و جمعی دارند که شیوه های تفکر، بینش و رفتار آنان را شکل داده است. همچنین مجموعه کاملی از تجارب آموزشی، شایستگی و ارزشهای مکتسب در خانواده، گروه اجتماعی، تقریحات و محیط کار و مراسم نیایش و تزکیه نفس را همراه دارند. آنها برای زیستن با یکدیگر و اکتساب ارزشها و قوانین منطبق با مشاغل خود و اداره فراگیری درسهایی در فرآیند زندگی خود شده اند. تمام این درسهای برای آنان معنی دار است. همه آنها در معرض زبان آموزی بی وقفه قرار دارند. دقیقاً به این دلیل که تکنولوژی به بسیاری از کنشهای اجتماعی آنان راه نیافته، تجربیات آنان گسترده تر و آنی تر است. هرگاه اقدامات سوادآموزی بخواهد خواندن و نوشتن را با ارائه بی محتوایی و بی معنایی آموزش دهد، این اقدامات صرفاً کوششی بیهوده خواهد بود.

سوادآموزی به عنوان تحصیل حاصل، یک فرآیند غیر انسانی و جزئی از همان نیروهای اقتصادی و اجتماعی است که انسانها را به انزوا کشانده و امکان ابزار وجود را از آنان سلب می کنند. برای اینان سوادآموزی زمانی معتبر است که به عنوان «معنای افزوده» راهی به سوی فهم مشکلات واقعی زندگی آنان مطرح شود. اگر این تسلیق بین شرایط زندگی آنان و شیوه اعمال سوادآموزی رعایت نشود، به بی تفاوتی، عدم پذیرش و طرد سواد از سوی بیسوادان منجر خواهد گشت.

بطوریکه قبلاً اشاره شد، در دهه های اخیر مفاهیم فرآیند سوادآموزی و شیوه های عمل به زمینه های برتر کشیده شده است و طبیعی است که انتظار داشته باشیم که سوادآموزی همچون یک فرآیند و اقدام غیر انسانی امری مربوط به گذشته است، لکن این امر در عمل چندان مشهود نیست. حتی در شیوه های جدید بارها و بارها عناصری را می توان یافت که دیدگاههای قبلی را درباره بیسوادان با روشها و مواد آموزشی منعکس می سازد.

فرآیند سوادآموزی به عنوان تصمیم گیری

وقتی انسان به جای بیسوادی از سوادآموزی سخن می گوید بیان موضوع اهمیت بیشتری پیدا می کند. این امر بطور کلی به

برنامه ریزان توسعه ملی و مؤسسات توسعه بین المللی هم مطلوب تلقی شده است.

این واقعیت که سوادآموزی وقتی به عنوان «طرح کلی» یا «دستورالعمل کلان» برای تغییر رفتار انسان مطرح است، ناگزیر جنبه استبدادی و دستوری پیدا می کند، محدودیت اساسی سوادآموزی است. برنامه ریزان سنادی تصمیم اصلی را اتخاذ می کنند؛ اینان با تغییرات کلان سروکار دارند و در مورد این تغییرات تصمیم می گیرند. در برنامه ریزان کلان فرض بر این است که تغییرات کلی را می توان به تغییرات خرد تبدیل کرد. در حالی که تا آنجا که به رفتار انسان مربوط می شود تصمیمات کلان جز احتمالاً در شرایط انقلابی که عرفاً به ندرت حادث می شود، کارآمد نبوده است. هرچه برنامه ریزی کلان «جامعتر» و «هماهنگ تر» باشد، شقوق انتخاب افراد و گروههای محلی در زمینه اقدامات تربیتی خود محدودتر است. در تحلیل نهایی اینگونه برنامه ریزبهای کلان مربوط به رفتار انسان بر مبنای ایده آلهای یک جامعه مردمی، قالبی و بلااراده استوار است.

نتایج برداشت تصمیم گیری کلان در عملیات سوادآموزی در محتوا و روشهای اقدامات سوادآموزی منعکس می شود. تنوع علایق و افق مفهومی بزرگسالان یادگیرنده به محدودی فعالیتهای آموزشی که عمدتاً جنبه اقتصادی دارد محدود می شود. تابعیتها عملاً به عوض بیشتر گشودن، درها را می بندند.

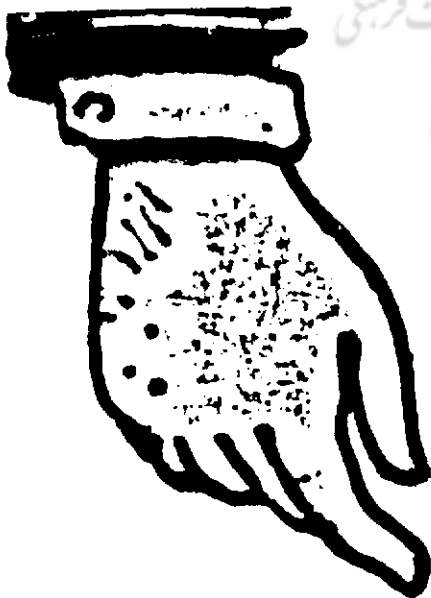
نه فقط محتواها، بلکه دسترسی به آنها نیز محدود است. به عنوان اقدامی در جهت تعیین اولویتها بحث بر سر این بوده است که گروههای سنی ۴۵-۱۵ سیاله تشکیل دهنده نیروی کار عمده ترین برخورداران از اقدامات سوادآموزی باشند. (در برخی از کشورها این انحصار بیشتر به گروه سنی ۳۰-۱۵ محدود شده است). چنان اولویتهایی که به جای شمول، بر استثنای متکی است، نوعی تغییر چهره زیرکانه به انزوا کشاندن انسانها است.

شیوه های عمل سوادآموزی، در این برداشت، نتیجه این واقعیت است که هم ماهیت وهم محتوای سوادآموزی بدون دخالت فراگیر و از خارج تعیین می گردد. دیدگاههای فراگیر بزرگسال تحت الشعاع این روشهاست، جنبه انفعالی دارد، به او عرضه می شود، به جای او تصمیم می گیرند و در او عادات گفتن کلمات را ایجاد می کنند، بدون آنکه سهمی در آفرینش آن کلمات داشته باشد. با اشاعه ایده های تکنولوژی آموزشی، روشهای تدریس و مطالب آموزشی شکل قالبی و برنامه ریزی شده می گیرند و حاصل آن غیرقابل انعطاف و آمرانه شدن بیشتر است.

سوادآموزی از یادگیرنده شروع می شود و عامل محرکه آن در

تنوع منابعی ریشه دارد که شرایط یادگیرنده اعم از فرد یا گروههای اجتماعی شدیداً در آن مؤثر است. در تحلیل نهایی «نیاز سوادآموزی» در افراد یا گروههای اجتماعی زمانی پیدا می شود که آنان در فضای روابط، معانی و تعابیر اجتماعی خود عدم هماهنگی یا نقصی احساس بکنند؛ هر چند این احساس ناگفته یا حتی ناتمام باشد. به مجرد اینکه فرد یا گروه از عدم هماهنگی و فضای بسته خود اطلاع یابد، فرآیند سوادآموزی به عنوان عامل دستیابی به معانی و تعابیر جدید آغاز می شود و فرد یا گروه را به یادگیرنده مبدل می کند. آیا آگاهی از عدم هماهنگی - این آگاهی جدی - عمدتاً از شرایط و روابط اجتماعی مابه می گیرد؟ و آیا با وجود فقر و تنزل انسانی ناشی از فقر بیسوادان بزرگسال، می تواند جز این باشد؟ تازه باید افزود که آگاهی از عدم هماهنگی در دنیای مفاهیم درونی فرد نیز ریشه دارد؛ مفاهیمی که با تلاش برای تغییر دادن و تغییر یافتن همواره منشاء نیرومند تعمیق آگاهی انسان بوده اند.

یادگیری خواندن و نوشتن یک عمل مجرد نیست و هدف منحصر به فرد آن نیز کسب پاره ای مهارتهای نشانه گذاری و نشانه خوانی نمی تواند باشد. در واقع برای یک بزرگسال فراگیری «الفبا» در صورتی که بر معنی باشد کاری نسبتاً ساده است. یادگیری بخشی از یک فرآیند انسانی وسیعتر است که در آن ادراک، دانستن، عمل و عکس العمل به صورت یک مجموعه، درهم بافته اند. به تعبیر پیروان فریر فرآیند سوادآموزی گفتن کلمه را به دگرگون ساختن جهان ربط می دهد. اینکه عمل سوادآموزی یادگیرنده را طی یک فرآیند واقعی به گونه ای متحول می سازد که وی از نیاز و امکانات تغییر آگاه می گردد کار کوچکی نیست. از شروع نخستین مرحله احساس عدم هماهنگی تا مرحله دریافت درک کامل از خویش، یادگیرنده



* به تعبیر پیروان فریر فرآیند سوادآموزی، گفتن کلمه را به دگرگون ساختن جهان ربط می دهد.



نسبت به «ضرورت» فراگیری خواندن و نوشتن آگاه می شود و به این ترتیب به دنیای بزرگتر مشارکت و مداخله وارد می گردد. نخستین روش فرآیند سوادآموزی پویا، روش گفتگوست اعم از اینکه در تشخیص و تعیین موضوعات سازنده یا در ارتقاء سطح آگاهی یا اصلاح و گسترش روشها و متون تدریس مورد استفاده باشد. این روش گفتگوست که ارتباط بین یادگیرندگان و معلمان، این دو گروه و فلمرودانش و وسایل ارتباطی گفتاری و نوشتاری را معین می کند. یکی از بیشه‌های خلاقه‌ای که اقدامات سوادآموزی پویا به فرآیند تعلیمات عمومی ارزانی داشته است، تجدید موقعیت گفتگوبه عنوان امری واجد اهمیت در آموزش و پرورش می باشد. به کمک همین فرآیند گفت و شنود است که بین یادگیرنده ارتباط برابر برقرار می گردد. این ماهیت پژوهش مبتنی بر گفت و شنود است که یادگیرنده را برای طرح پرسشها و کشف مشکلات مربوط به برخی از جنبه‌های مهم وضعیت خاص خود فغالانه درگیر می کند.

آموزش و پرورش، سوادآموزی، توسعه

اقدام به سوادآموزی بر تعمیق آگاهی انسان، هوشیاری اعتلا یافته یا به قول پیروان فریر شعور دادن مقدم است، بر اساس آن آگاهی بنا می شود و در آن به ثمر می نشیند؛ بهترین تعریف آن در ملازمتش با توسعه آزادی و استقلال تجلی می کند. سوادآموزی از خاصه‌های با ارزش فرآیند آموزشی نیز هست. مفهوم استقلال با آزادی در عمل سوادآموزی با مسایل اجتماعی پیوند دارد؛ و همین امر در تشخیص اینکه مسایل بسواد در بافت کنونی خود جنبه سیاسی و اقتصادی دارند به آن بعد وسیعتر و مرتبطتری با مسایل اجتماعی می دهد. مع الوصف روشن شدن این پیوند در بافت اجتماعی وجود یا شناخت آزادی حتی عمیقتری را که نه در آگاهی از تضاد بلکه در برنو هماهنگی بوجود می آید، نفی نمی کند.

اینک به شیوه انجام گفت و شنود می پردازیم. اساساً منظور از این امر ایجاد ارتباط بین نقش و سهم فرآیند گفت و شنود به عنوان عامل اصولاً مؤثر در فرآیند آموزشی است. این امر برای تجدید حیات ساختارهای آموزشی که مرتباً بصورت فردگرایانه و رقابتی در می آید و اساساً نافی ارزشهاست، پیام مهمی دارد - شیوه سوادآموزی می تواند نمایشگر این نکته باشد که ساختارهای آموزشی کنونی را چگونه ممکن است به فرآیند آموزشی نزدیکتر کرد؛ به نحوی که درهای تغییر به روی آنها گشاده گردد.

* آنگاه که دانش گسترش یابد، خواست بی ریا می شود؛ آنگاه که خواست و اراده بی ریا شد، ذهن برکشیده می شود؛ آنگاه که ذهن برکشیده شد، زندگی شخصی عمیقتر می شود؛ آنگاه که زندگی شخصی عمیقتر شد، خانواده انتظام می یابد؛ آنگاه که خانواده انتظام یافت، کشور نظم می گیرد؛ و آنگاه که کشور نظم گرفت، صلح برقرار می شود.

عمل سوادآموزی آغاز شده از یادگیرنده در هیچ نظامی جز نظام غیر متمرکز تحقق پذیر نیست؛ این به معنای داشتن یک ساختار توسعه متمرکز نیز هست که در سطح محلی برای پاسخگویی به نیازهای محلی قابلیت و انعطاف داشته باشد و مهمتر از همه بتواند در سطح محلی مکانیسم هایی به وجود آورد که طی آن فرآیند سوادآموزی حفظ و تقویت شود.

هرگاه توسعه با متحول کردن ناامیدی انسان سروکار داشته باشد، بین گروههای محلی و شرایط و هدفهای ملی به صورت یک مسیر دوطرفه در می آید؛ همچنین بین آموزش و پرورش و کلیه جنبه‌های توسعه ارتباط متقابل برقرار می سازد. کلیه بخشهای توسعه، مدیریت دولتی، کشاورزی، بهداشت، صنعت و غیره... و جوامع مختلف اعم از محلی و ملی به عوامل محرکه فرآیند سوادآموزی و نیز به عوامل دخیل در آن تبدیل می شود. این نوع یادگیری به همان مفهومی است که ناهسوسه متفکر بزرگ چین (۶۰۰ ق.م) آن را یادگیری عظیم می دانست.